



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در استثنای پنجم از حرمت غنا بود که احتمال داده شده بود و احياناً قائل مبنی بر این داشت که غنای در قرآن مانعی ندارد. به این معنی که اگر کسی صوت مطرب یا صوت لهوی را در قرائت قرآن استفاده کند، اشکالی نداشته و جایز است. بعد از این که مقدماتی در قرائت قرآن و حسن صوت عرض کردیم، گفتیم، از جمله ادله‌ای که می‌توان برای جواز غنا در باب قرآن اقامه کرد، اعمال قواعد اصولی در مناسبات و نسبت‌سنجی بین ادله استحباب قرائت و حرمت غنا است. این دلیل اول بود که دیروز بحث کردیم. دلیل دوم، بحث روایات خاصه هست که گفتیم روایاتی وجود دارد که می‌توان برای جواز غنا در قرآن و در قرائت قرآن، به آن تمسک نمود. این دلیل خودش متشکل از طایفه‌ای خاصه از روایات است که با چند بیان وجود دارد و در مقابلش، طایفه دیگری است که بعد عرض خواهیم کرد. بنابراین، در طایفه اول که ادله خاصه جواز غنا هست (مقام و دلیل دوم)، روایاتی وجود دارد که عرض می‌کنیم.

ادله استثنای پنجم از ادله حرمت غنا

بررسی استدلال در مقام دوم

الف: طایفه خاصه از روایات

روایت اول

توضیح و بررسی متن و تقریر استدلال در روایت:

اولین روایتی که بعد از آن قاعده، برای جواز غنا در قرآن، به عنوان روایت خاصه به آن تمسک شده است، روایت پنجم از باب بیست و چهارم است. روایت پنجم این طور است که وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ - فَرَفَعْتُ صَوْتِي جَاءَنِي الشَّيْطَانُ فَقَالَ إِنَّمَا تُرَائِي بِهَذَا أَهْلَكَ وَالنَّاسَ قَالَ «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اقْرَأْ قِرَاءَةً مَا بَيْنَ الْقِرَاءَتَيْنِ تَسْمَعُ أَهْلَكَ وَ رَجِعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ



عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يَرْجِعُ فِيهِ تَرْجِيعاً». أَقُولُ: هَذَا مَحْمُولٌ عَلَى التَّقْيَّةِ لِمَا ذَكَرْنَا مِنْ مُعَارَضَةِ الْخَاصِّ وَ هُوَ الْحَدِيثُ الْأَوَّلُ وَالْعَامُّ وَ هُوَ كَثِيرٌ جِدًّا قَدْ تَجَاوَزَ حَدَّ التَّوَاتُرِ وَ يَأْتِي فِي التَّجَارَةِ وَ يُمْكِنُ الْحَمْلُ عَلَى مَا دُونَ الْغِنَاءِ.^۱

می‌گوید به امام صادق (ع) عرض کردم که إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَرَفَعْتُ بِهِ صَوْتِي جَاءَنِي الشَّيْطَانُ فَقَالَ إِنَّمَا تُرَائِي بِهَذَا أَهْلَكَ وَ النَّاسَ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اقْرَأْ قِرَاءَةً مَا بَيْنَ الْقِرَاءَتَيْنِ تَسْمَعُ أَهْلَكَ، شاهد کلام و سخن این جمله شریفه هست وَ رَجَعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يَرْجِعُ فِيهِ تَرْجِيعاً این روایت می‌فرماید که رَجَعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ در قرآن و قرائت ترجیع به کار ببر؛ یعنی به صورت آواز آن را در بیاور و در حنجره آن را بچرخان و قرائت قرآن را به صورت آواز بخوان. علاوه بر آن بحث عمومی، این اولین روایتی است که برای جواز غنا در قرائت قرآن، به آن تمسک شده است که حضرت می‌فرماید وَ رَجَعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ. استدلال واضح است که این ترجیع درواقع، همان غنا هست. در بررسی و پاسخ به این استدلال، دو جواب در اینجا وجود دارد.

بررسی اشکالات وارده بر روایت اول

الف: بررسی سندی روایت

جواب اول، جواب سندی است که ضعف سند این روایت است. در این روایت همه معتبر هستند، جز علی بن ابی حمزه که همان علی بن ابی حمزه بطائنی است که اخیراً در باب او صحبت کردیم و گفتیم؛ گرچه اختلاف در این است که روایاتش قبول شود یا نشود و سه قول در این باب هست؛ اما ما قول به تفصیل را قبول داریم؛ یعنی می‌گوییم، این آقای ابی حمزه بطائنی که از سران واقفه است، روایات قبل از وقفش قبول است؛ ولی روایات بعد از وقفش قبول نیست؛ اما تشخیص قبل و بعد خیلی دشوار است. مصداق نادری دارد و لذا چون نمی‌شود تشخیص داد، روایات علی بن ابی حمزه بطائنی قابل اعتماد نیست. چون هم مشکل اعتقادی داشت که آن مشکل اعتقادی‌اش البته مضر نیست؛ اما آنچه مهم است، این است که مشکل عملی داشت و مبتلای به تصرف در اموال بیت‌المال و کذب شد و چیزهایی دیگری که مانع از اعتماد و وثوق به او می‌شود که این را قبلاً ذکر کرده‌ایم. بنابراین، این روایت از نظر سند لایمکن الاعتماد له.

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص: ۲۱۲.



ب: بررسی دلالتی روایت

الف: اشکال اول

جواب دوم هم جواب دلالتی است و آن عبارت است از آن که در اینجا نفرومده است که و تغنّ بالقرآن؛ تعبیر تغنی بالقرآن یا غنای در قرآن نیامده است؛ بلکه آنچه عنوان شده است، ترجیع هست و فقد مرّ در اوایل بحث که ترجیع اعم از غنا است. ترجیع، یکی از مفاهیم مأخوذ در مفهوم غنا هست؛ اما این مفهوم جنسی غنا هست، نه این که با غنا مساوی باشد. گفتیم، غنا این طور است که صوت ترجیعی ای است که مطرب یا لهوی باشد، بنا بر آن دو قولی که در تفسیر غنا از نظر لغوی و اصطلاحی بود. علاوه بر ترجیع، چیز دیگری هم لازم است. ترجیع آن است که صدا در حنجره چرخانده شود و با تارهای صوتی با این صدا بازی شود و طنینی در صدا افکنده شود که این در مداحی و آوازهای متعارف قشنگ هم هست و این غیر از آواز مطربی است که انسان را از حال طبیعی خارج می کند یا این که مناسب مجالس لهو و لعب و امثال این هاست. ما انواع آوازه خوانی ها و صداها را مرجعی داریم که قطعاً غنا نیست و لااقل این است اگر شک هم داشتیم، باز هم غنا چیزی اخصّ از مرجع است و لذا این همه مداحی ها و تلاوت های قرآنی که وجود دارد، قطعاً غنا نیست. جمع بندی ای که ما داشتیم این بود که ترجیع یا صوت یا این جمله هایی که در تعریف آمده است، تعریف به اعم است و جنس تعریف است؛ نه این که تعریف تام باشد. در تعریف تام، قدر متیقنی که باقی می ماند، این بود. البته ما یک احتمال دادیم که غنا دو، سه اصطلاح داشته باشد که یکی از مصطلحات آن، همان صوت مرجع بود. این را داشتیم و در جواب بعدی بیشتر توضیح خواهیم داد.

بررسی چهار معنا در باب اصطلاح غنا

خلاصه قصه این است که ما آنجا این طور می گفتیم که غنا سه، چهار قید دارد و اصطلاح غنا؛ یعنی آن صوت مرجع مطرب. یا اگر آن را نپذیریم، می گفتیم، لهوی که قید اضافه ای داشت. می گفتیم بعید نیست که بگوییم، اصطلاحات دیگری هم هست؛ یعنی دو یا سه اصطلاح است. اول، این که مطلق صوت حسن باشد. دوم، این که صوت مرجع باشد و سوم، هم این که صوت مرجع مطرب باشد و چهارم، این که احیاناً مرجع مطربی که در مقام سرور خوانده شود، باشد منتهی، می گفتیم یا این است که این قیود در یک اصطلاح است که لهوی و اطراب هم در آن مأخوذ باشد یا اگر دو، سه اصطلاح باشد، وقتی دلیل بگوید این حرام است، ما باید قدر متیقن را بگیریم؛ یعنی اصطلاحی که حداقل است و متیقن است را باید بگیریم. طبق قاعده اشتراک لفظی که مردّد بین اقل و اکثر است؛ یعنی متباین نیست، در معانی اقل و اکثر



باید معنای اقل را بگیریم و لذا ادله غنا حمل بر معنای اقل می‌شود، به عنوان این که فقط آن معنا است یا اگر هم اشتراک لفظی وجود دارد، باید معنای اقل را بگیریم. البته درجات ترجیع متفاوت است.

مفهوم ترجیع، مفهومی مشکک است

گاه ترجیع، یک ترجیع بسیار شدیدی می‌شود که با بازی با الفاظ، در روح طرف هم رقصی ایجاد می‌کند؛ یعنی هم در نوعش احتمالاً تفاوت باشد و هم در اشتدادش. این ترجیع، یک نوع اشتداد یا گونه‌ای پیدا می‌کند که حالت رقص ایجاد می‌کند و طرب برمی‌انگیزد؛ یعنی ترجیع از حالت‌های خیلی عادی شروع می‌شود تا به صداها حساب شده‌ای می‌رسد که طرف را به حرکت درمی‌آورد و گاهی به رقص درمی‌آورد؛ یعنی اگر خودش را کنترل نکند، می‌رقصد. این درجات ترجیع است.

ب: اشکال دوم

اشکال دوم دلالتی از اولین روایتی که به آن تمسک شده است، این است که در اینجا رجّ بالقرآن صوتک دارد که حتی اگر بگوییم، یکی از معانی غنا این ترجیع است؛ ولی گفته‌ایم آن غنایی که محرم است، غنای مطلق مرجع نیست؛ بلکه مرجع با قید دیگری است. پس این روایت از غنای به معنای محرم جدا می‌شود منتهی، باز هم عرض می‌کنم، غنایی که در ادله تحریم حمل می‌کردیم بر صوت حسنِ مرجعِ مطرب یا لهوی، یا به این عنوان بود که اصلاً همین، تنها معنای غنا بود یا از باب این که اگر دو، سه معنا است یا سه، چهار معنا داشت، در اشتراک لفظی بین معانی اقل و اکثر، وقتی قرینه خاصی نداریم، باید معنای محدودتر و قدر متیقن را باید بگیریم. در هر حال، به یکی از این دو دلیل، ادله سی، چهل دلیل غنا، حمل بر معنای خاص می‌شود و این، غیر از آن می‌شود. این هم جواب دوم می‌شود. بنابراین، این که رجّ بالقرآن صوتک که امام فرمودند و بعد فرمودند، «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يَرْجِعُ فِيهِ تَرْجِيعًا»، ربطی به غنای محرم نداشته و تعارضی با آن‌ها ندارد که بگوییم، این اخص است و مقید می‌شود و جزء استثنائات می‌شود.

جمع بندی اشکالات روایت اول

پس این دلیل هم قابل جواب هست اولاً، لضعف السند. ثانیاً، لعدم الدلالة. البته به خاطر این که این را حمل بر حسن و ترجیع کردیم، از باب این که توصیه به حسن در قرائت می‌کند، این هم یکی از ادله‌ای می‌شود که دلالت بر حسن تحسین القرائة می‌کرد و از آن باب، مؤید آن‌هاست منتهی، این یک فرد شاخص تر است که می‌گوید صوت زیبایی که یک مقدار ترجیع هم در آن هست. (در جواب از سؤال) مفعول مطلق، گاهی برای نهایت و گاهی برای ابهام می‌آید. یک



نوع ترجیع یا حد اعلای ترجیع و تعیین یکی از این دو، قرینه خاصه‌ای می‌خواهد که اینجا نیست؛ بلکه به مناسبت این‌که ما ادله حرمت غنا را داریم، خودش قرینه می‌شود که این را نگوئیم و آن معنا را بگوئیم یا لا اقل ابهام و اجمال دارد که این است یا آن است و آن وقت، باز هم نمی‌شود به این تمسک کرد. این روایت، دلالتی در بحث ما مبنی بر این‌که غنا، به معنای صوت مطرب در قرآن جایز باشد، ندارد و الا خودش مدلول را دارد و درست است. پس اگر سند این روایت هم درست بود، دلالتش بر بحث ما تام نیست؛ بلکه این جزء ادله تحسین‌الصوت بر قرائت می‌شود منتهی، تحسین‌الصوتی که کمی بالاتر از حد متعارفش هم باشد؛ ولی در حد غنای به آن معنایی که گفتیم، دلالتی ندارد. بعد از آن دلیل اول عام، این دلیل دوم است که دلیل اول از طایفه روایی و خاص است.

روایت دوم

الف: تقریر استدلال در روایت

دلیل دیگر، روایتی است که من در اینجا یادداشت کرده و آورده‌ام و آدرسش در جلد دوازدهم، ابواب ما یکتسب به، باب شانزدهم، حدیث دوم است. این دومین روایتی است که به آن استدلال شده است. این روایت از من لایحضر است، به این تعبیر که الصدوق محمد بن علی بن الحسین مرحوم صدوق در من لایحضر این‌طور فرموده که مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَنْ شِرَاءِ جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتُ فَقَالَ «مَا عَلَيْكَ لَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَرْتَكَ الْجَنَّةَ يَعْنِي بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ - وَ الزُّهْدِ وَ الْفَضَائِلِ الَّتِي لَيْسَتْ بِغِنَاءٍ فَأَمَّا الْغِنَاءُ فَمَحْظُورٌ». أَقُولُ: ظَاهِرٌ أَنَّ الْمُرَادَ لَا بَأْسَ بِحُسْنِ الصَّوْتِ الَّذِي لَا يَصِلُ إِلَى حَدِّ الْغِنَاءِ فَإِنَّهُ أَعَمُّ مِنْهُ.^۲

کسی از امام سؤال کرد که می‌خواهم کنیزی را بخرم که صوت نیکو دارد.

دو احتمال در معنای «صوت»

احتمال اول

صوت، گاهی به معنای غنا هم به کار می‌رود. کتاب لغوی هم که می‌گویند، الْغِنَاءُ صوت، در آن، دو جور احتمال وجود دارد. احتمال اول، آن است که مقصود از صوت، صوت به معنای عام قصه باشد، اگر این باشد، تعریف به اعم است؛ ولی صوت، علاوه بر معنای جنسی عام؛ یعنی همان معنایی که ما می‌گوییم باشد.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۲۳.



احتمال دوم

صوت، یک اصطلاح خاصی هم دارد که مراد از صوت که می‌گوییم؛ یعنی سماء و غناء که این احتمال دوم در معنای صوت است. اگر این باشد، گفتیم که این تعریف لفظی است که به جای یک لفظ، لفظ دیگری آمده است. این صوت تعریف به اعم نیست؛ بلکه تعریف به مساوی است. در اینجا، معنای اول مقصود نیست. لها صوت؛ یعنی صدا دارد و معلوم است که مقصود، جنس عام نیست. در اینجا در معنای صوت، دو احتمال وجود دارد. احتمال اول، آن است که مقصود از صوت؛ یعنی صوت الحسن و مطلق حسن الصوت باشد و احتمال دوم هم هست که صوت؛ به معنای خاص باشد که صوت؛ یعنی مغنیه است که شراء المغنیه یا کسب المغنیه هم در روایات دیگر داریم. اگر احتمال دوم باشد، لها صوت، یعنی جاریه المغنیه می‌شود خرید؟ حضرت می‌فرماید، «مَا عَلَيْكَ لَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَرْتَكَ الْجَنَّةَ»، مانعی ندارد اگر او را بخری و با صدای خود، تو را به یاد بهشت بیندازد. این یکی از چیزهایی است که مرحوم فیض هم به آن تمسک کرده بود. می‌گوید مانعی ندارد و بعنی بر تو نیست اگر بخری و استفاده‌ای که از آن می‌شود این است که صدای او در چیزهای مناسب به کار می‌رود.

احتمالات موجود در عبارت «یعنی»

احتمال اول

بعدش دارد که «يَعْنِي بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ - وَالزُّهْدِ وَالْفَضَائِلِ الَّتِي لَيْسَتْ بِغِنَاءٍ فَأَمَّا الْغِنَاءُ فَمَحْظُورٌ»، این یعنی به بعد، دو احتمال در موردش هست. احتمال اول، این‌که این یعنی، ادامه خود روایت باشد. چون گاهی طرف یعنی که می‌گوید، مرادش از آن، أعنی بهذا است. یعنی این کلام، ادامه قول امام در پاسخ به سائل باشد.

احتمال دوم

احتمال دوم، آن است که کلمه یعنی، توضیح مرحوم صدوق باشد که از این قبیل، ما خیلی جاها داریم. در من لایحضر و تهذیب که صدوق روایتی را نقل می‌کند و بعد می‌گوید، مقصود امام این است؛ یعنی خودش تبیین می‌کند و توجیه می‌کند. در استدلال به جواز غنا در قرائت قرآن، به این روایت هم استدلال شده است منتهی، استدلال این دو احتمال اخیر، خیلی سرنوشت‌ساز است. اگر این یعنی، فرمایش مرحوم صدوق باشد آن وقت، می‌شود به روایت در همین جا استدلال کرد؛ یعنی جزء دلیل دوم می‌شود. استدلال به این روایت برای استثنای غنا در قرآن از حرمت مطلق غنا، متوقف بر این است که یعنی، قول صدوق باشد تا آن جمله قبلی، مطلق باشد و این مطلق می‌گوید، جاریه مغنیه که



ذکر تک الجنة که طبعاً در قرآن و امثال قرآن است مانعی ندارد نداشته و صوتش در آنجا مانعی ندارد. استدلال به این روایت، مبتنی بر این است که یعنی، از قول امام جدا باشد.

اشکالات وارده بر روایت

اشکال سندی روایت

این روایت دوم هم جواب دارد. اولین جوابش این است که این روایت مرسله بوده و از مراسلات مرحوم صدوق است و مقطوعه‌ای است که از هیچ‌یک از روات آن، نامی نیست. مرحوم محمد بن علی الحسین آنجا می‌گوید سأل رجل و همین‌طور شروع می‌شود؛ اما در این‌که این روایت را از چه کسی نقل می‌کند، خبری نیست.

اشکالات دلالی روایت

اشکال اول دلالی

بررسی اقوال در باب مراسلات مرحوم صدوق

بنابراین، این جزء مراسلات مرحوم صدوق است و در مراسلات مرحوم صدوق هم بارها گفته‌ایم که سه قول وجود دارد. اول، مطلقاً معتبر هست. دوم، مطلقاً معتبر نیست که هر کدام قائلی دارد و تفصیل بین آن‌ها. که آنجایی که می‌گوید قال یا آنجایی که می‌گوید رُوی، اسناد جازم و غیر جازم. ما هم گفته‌ایم علی‌الاصول، آن فرمایشی که مرحوم صدوق در مقدمه من لایحضر دارند از آن، این برداشت را نکرده‌ایم که همه روایات، سند صحیح دارد. تازه می‌گفتیم که اگر آن برداشت را هم بکنیم، در مراسلات نمی‌شود قبول کرد؛ برای این‌که او می‌گوید که از ثقات نقل شده است و اگر اسمش را می‌برد، شاید در نجاشی می‌گفت که این ثقة نیست؛ کما این‌که این قدر توثیق‌های معارض دارد

نظر آیت‌الله اعرافی در باب مراسلات صدوق

دلایل عدم اعتبار مراسلات صدوق

اولاً:

و لذا مراسلات صدوق را قبول نداریم و ما همان قول به عدم قبول مطلق را می‌گوییم و آن این‌که اولاً، به خاطر این‌که فرمایش مرحوم صدوق در مقدمه، مفید اخبار به وثوق و توثیق همه روات و روایات نیست. توثیق رواتی در آن‌ها نیست؛ بلکه بر اساس اعتماد ایشان بر آن‌هاست و آن اعتماد از روی مبانی‌ای که ایشان داشت، می‌باشد. یکی از



مبانی ایشان این است که کسانی اصالةالعدالة هستند و اصل این است که راوی ای که از امام نقل می کند عادل است مگر این که خلافتش ثابت شود و البته ما این مبنا را قبول نداریم.
ثانیاً:

ثانیاً حتی اگر فرمایش مرحوم صدوق در مقدمه من لایحضر دلالت بر توثیق روات و راویان همه این احادیث کند، در مراسلاتش این مفید نیست؛ برای این که در مرسله اش راویانی می گوید هست که من هم می گویم این ها ثقه هستند؛ ولی چقدر رواتی هستند که نجاشی یا شیخ، توثیقشان کرده؛ ولی دیگری در مقابل، تضعیف کرده است و تعارض می کند، تساقط می کند و اینجا راهی برای فحص از معارض نیست. ما هنگامی می توانیم به راوی اعتماد کنیم که از این دو مرحله عبور کنیم. اول، تأیید و توثیق یکی از استوانه های رجالی و بزرگان. دوم، این که فحص کنیم که کس دیگری از بزرگان هم معارض این را نگفته باشد. در اینجا اولاً می گوئیم، فرمایش مرحوم صدوق دلالت بر توثیق نمی کند؛ یعنی مقدمه اول مقصود است. ثانیاً، اگر این جمله ایشان هم دلالت کند، در مراسلاتش اثری ندارد؛ برای این که حداکثرش این است که رواتی که ایشان اسم نبرده است را من می گویم کُلُّهم ثَقَّةٌ؛ اما از کجا می گوئیم؛ شاید اگر اسمش را می داد می گفتیم که شیخ یا نجاشی می گوید ضعیف است. از این جهت است که جواب اول از این روایت، باز مثل جواب اول روایت قبلی، ضعف سندی است و ما قول به عدم قبول مراسلات صدوق به طور مطلق را قبول داریم.

اشکال دوم دلالتی

جواب دوم هم این است که شما باید مطمئن باشید که «یعنی»، کلام مرحوم صدوق است و ممکن است کسی بگوید که احتمال دارد، این ادامه فرمایش حضرت باشد و اگر ادامه فرمایش حضرت باشد این روایت، دلالت بر جواز غنا در قرآن نمی کند؛ بلکه آخرش می گوید، «فَأَمَّا الْغَنَاءُ فَمَحْظُورٌ» که حمل بر صوت نیکو و حداکثر مرجع می شود و نه غنا و لذاست که چون احتمال دارد که این «یعنی»، ادامه فرمایش حضرت باشد، این روایت جزء ادله مفیده لجواز الغناء فی القرآن نمی شود؛ بلکه جزء دلایلی می شود که شاهد جمع می شود که بعد می گوئیم، دو روایت داریم که شاهد جمع است که یکی از آن دو، این است. البته گرچه نمی خواهیم این احتمال را نفی کنیم؛ ولی اظهر این است که یعنی، با صیغه غایبی که در اینجا آمده است، کلام مرحوم صدوق است و نظیر هم دارد و لذا به نظر می آید که در اینجا، این جواب دوم را نپذیریم و قول مستدل را بپذیریم که این یعنی جداست. جدا که شد آن وقت، خود این، به طور مطلق می گوید، جاریه ای که اهل غنا هست مثلاً، اگر ذکر تک الجنه باشد، مانعی ندارد.



اشکال سوم دلالی

جواب سوم این است که گفتیم در این روایت، دو احتمال دارد؛ یعنی صوت حسن یا صوت به معنای غنا و در اینجا، ابهام است و مطلق صوت، مقصود نیست. پس مقصود، صوت الحسن است یا صوت الغنائی است؛ ولی کدام مقصود است؟ برای ما خیلی واضح نیست و این اجمال طبعاً به جواب هم سرایت می‌کند، «مَا عَلَيْكَ لَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَرْتَكِ الْجَنَّةَ» این ذکرتک الجنة بصوتها صوت حسن او صوتها الغنائی، مجمل است؛ یعنی با صدای غنایی او چون در قرآن است و محتوا محتوای درستی است مانعی ندارد. این مجمل است در این که مقصود صوت حسن است یا صوت مرجع است یا صوت غنایی است. این جواب سومی است که ممکن است بدهیم.

اشکال چهارم دلالی

جواب چهارم این است که بر فرض این که کسی هم بگوید این اجمال ندارد؛ بلکه اطلاق دارد؛ یعنی می‌گوید، صوت زیبایی دارد که غنا را هم می‌گیرد، اگر بگوییم مطلق است آن وقت، باید بین این روایت جمع کنیم. مثل روایت حسن صوت می‌شود که مطلق بود و غنا را هم می‌گرفت؛ ولی می‌گفتیم، هیچ وقت نمی‌تواند با ادله حرمت غنا معارضه کند. بنابراین، جواب سوم و چهارم را می‌توان یکی کرد و این روایت، یا بین صوت حسن و غنا، مجمل است یا مطلق است. اگر مجمل باشد، نمی‌شود به آن تمسک کرد و اگر هم مطلق باشد، با بیانی که دیروز گفتیم، ادله حرمت غنا بر چیزهایی که غیر حرمت است، مقدم می‌باشد. درواقع، جواب آخری که ما می‌گوییم، همان برداشت مرحوم صدوق است. در جواب چهارم می‌گوییم، جاریه‌ای که صوت دارد و توانائی غنائی و صوت زیبا دارد و غنا هم می‌تواند بخواند، امام می‌فرماید، مانعی ندارد اگر ذکر تک الجنة باشد، یعنی در امور خوب باشد. خوب، این اطلاق دارد؛ یعنی در صوت حسن یا ترجیع یا غنا؛ ولی بعد از این که ادله حرمت غنا را می‌بینیم، این را حمل می‌کنیم در درجه‌ای که به غنا نرسیده است؛ یعنی أما الغناء فمحذور به خاطر آن ادله. ولو این که بین این و ادله غنا، عموم و خصوص من وجه است؛ ولی به دلیل نکته فنی و بسیار دقیقی که دیروز عرض کردیم و بزرگواران می‌فرمایند، آن ادله حرمت غنا، بر این مقدم است و درواقع، مرحوم صدوق هم آن را در تحلیل روایت، می‌فرمایند. این هم روایت دوم است که پاسخ دارد و دلالتش تام نیست. اگر هم شما تردید کنید که «یعنی»، کلام امام است یا کلام صدوق! باز نتیجه تابع اخص مقدمات است و شما نمی‌توانید حمل بر کلام امام کنید؛ برای این که قول امام شدن را باید احراز کنید و همین که تردید آمد، نمی‌شود احراز کرد. بنابراین، «یعنی» یا ظهور در این دارد که کلام مرحوم صدوق است یا این قدر توانایی را دارد که جلوی اصل این که همه این ها کلام امام است را بگیرد و لذا اجمال ایجاد می‌کند.



بررسی احتمال سوم در عبارت «یعنی»

البته احتمال دیگری هم در کلمه «یعنی» وجود دارد و آن هم این که چون مرحوم صدوق، از کسانی مثل ابن ابی عمیر نقل کرده است، ممکن است ابن ابی عمیر و ابوبصیر، این «یعنی» را نقل کرده باشد و خود راوی گفته باشد؛ به عبارتی، این که می‌گوییم «یعنی» کلام مرحوم صدوق است درواقع، می‌خواهیم بگوییم مال امام نیست حال، یا مال مرحوم صدوق است یا یکی از روات غیر از مرحوم صدوق که به امام می‌رسد. البته به‌طور متعارف این کلمه را راوی اضافه می‌کند؛ ولی در مورد مرحوم شیخ و صدوق و این‌ها هم این را داریم. بنابراین، این دلالت تمام نیست. اگر هم کسی ترجیح داد که این، کلام امام باشد، اتفاقاً برای ما خوب است و این روایت از بحث بیرون می‌رود و شاهی خواهد بود، برای بحثی که در پایان خواهیم گفت.

روایت سوم (مجموعه روایات)

روایت سوم در حقیقت، دسته‌ای از روایات است که چون متنش یکی است، ما جدا، جدا شماره نمی‌دهیم. این‌ها دسته‌ای از روایات است که هم در عامه و هم در خاصه، آمده است. مضمون این دسته از روایات این است که «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ». خیلی جمله عجیبی هم هست. این روایات، چند مورد است که همه این‌ها را ما از مستدرک نقل می‌کنیم. در مستدرک، همین ابواب قرائت قرآن، باب بیست و چهارم؛ یعنی ذیل همین باب بیست و چهاری که روایات وسائل بود، ذیلش در باب بیست و چهارم مستدرک است.

روایت اول

روایت هشتم این باب در مستدرک، باب بیست و چهارم، مرحوم صدوق در معانی الاخبار دارد، الصَّدُوقُ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الزَّنجَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ مَعْنَاهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَسْتَعَنَّ بِهِ وَلَا يَذْهَبُ بِهِ إِلَى الصَّوْتِ»^۳.

الصَّدُوقُ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الزَّنجَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» ادامه اش هم این است «مَعْنَاهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَسْتَعَنَّ بِهِ وَلَا يَذْهَبُ بِهِ إِلَى الصَّوْتِ». در این روایت می‌فرماید، پیغمبر اکرم (ص) فرمودند، از ما نیست کسی که تغنی به قرآن نکند. بعد راوی این‌طور معنا می‌کند که لم يتغنى معنایش، لم يستغنى بالقرآن است؛ یعنی کسی که استغنا نجوید از قرآن؛ یعنی تشبث به

۳ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۴، ص: ۲۷۳.



قرآن نکند و غنای خود را در کلام خداوند نبیند و نداند، از ما نیست. نه این که یعنی صوت غنایی را به قرآن ندهد. در این روایات، «معناه»، مال راوی و دیگران است و معلوم است که مال دیگران است. جمله‌ای که در این روایت، به آن تمسک شده است، «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» است. این روایت، در معانی الاخبار مرحوم صدوق آمده است و البته علی‌رغم این که در کتب خاصه و معانی الاخبار مرحوم صدوق آمده است؛ ولی سند، سندی نیست که به ائمه برسد و از طریق ائمه از پیغمبر نقل شود یا از طریق یکی از روات مهمی که ما آن‌ها را قبول داریم، نقل شود. این روایت، از نظر سند ضعیف است. خود محمد بن هارون الزنجانی و علی بن عبدالعزیز و قاسم بن سلام، همه دارای ضعف هستند؛ ولی مهمش این است که آخرش هم، قاسم بن سلام می‌گوید، رفعه و لذا هم ضعیف است و هم مرفوعه است و سندی ندارد و روایت، رنگ و بوی خاصه ندارد.

نکته: رفعه که می‌گویند، غیر از اصطلاح رجالی است و در این روایت احتمالاً سلسله سند را ذکر می‌کند. مرحوم صدوق در حقیقت، این را از عامه نقل کرده است. همین هم سرّ این است که چون هیچ اثری در روایات خاصه، به معنای خاص قصه نیست، احتمالاً مرحوم حر عاملی این‌ها را نیاورده است. این یک روایت است. و لایذهب به الی‌الصوت؛ به معنای کسی است که استغنائی به قرآن نکند و قرآن را به سمت صدای خوش نبرد. به‌هرحال، علی بن عبدالعزیز و این‌ها توثیق ندارند.

روایت دوم

روایت دیگری که ما در اینجا داریم، روایت هفتم است. روایت هفتم عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَائِبٍ قَالَ: مَرَّ عَلَيْنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فَاتَّيْتُهُ مُسَلِّماً عَلَيْهِ فَقَالَ مَرْحَباً بِابْنِ أَخِي بَلَّغْنِي أَنَّكَ حَسَنُ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ قُلْتُ نَعَمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَإِذَا قَرَأْتُمُوهُ فَأَبْكُوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكَوْا [وَتَغْنَوْا بِهِ] فَمَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا»^۴

این هم یک روایت است که روایت عامی است و در سندش هم سعد بن ابی وقاص قرار گرفته است که طبعاً ما نمی‌پذیریم. این هم روایت دیگری با همین مضمون است.

روایت سوم



روایت نهم هم این است که **أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى سَعْدٍ فِي بَيْتِهِ فَإِذَا مِثَالُ رَثٍّ وَ مَتَاعُ رَثٍّ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ»**^۵

این روایت هم به سعد برمی گردد. سعد نقل می کند که **«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ»** که احتمالاً این با روایت قبلی که از سعد بود، یکی است منتهی، آنجا ابتدائاً جمله پیغمبر را نقل می کند؛ اما در اینجا می گوید، حضرت رفت به خانه اش و دید وسائل آماده است، بعدش، حضرت فرمود که قرآن مهم است که در خانه باشد و **«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ»**. بعد، همین جا ابو عبیده که این راوی از او هست می گوید که اگر شأن صدور این روایت را شما ببینید آن وقت، معنای غریبی که می گوئیم، لم يتغنى یعنی لم يستغنى کمی واضح تر می شود. حضرت وارد خانه او شد، دید اوضاع مجهز و مناسبی دارد و از قرآن خبری نیست. حضرت فرمود، لیس منا، استغناى شما به این اسباب و وسائل نباشد، قرآن داشته باشید. چون این شأن صدور، کمی ما را به معنایی که ابتدا مستغرق می دانیم، نزدیک می کند که **«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ»** با این که حضرت خانه سعد آمد و دید اوضاع مرتبی دارد و از قرآن و این ها خبری نیست و این جمله را فرمود، باید نسبتی داشته باشد که بگوید، **«مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ»**. از این جهت، روات استفاده کرده اند که مقصود آن است و این طور نیست که مقصود، این دو، سه روایتی باشد که در اینجا آمده است. این مجموعه سومین روایت درواقع، خودش دو، سه روایت است که اگر سند قاسم بن سلام را ببینیم و در متن اصلی به سعد برسد آن وقت، ممکن است بگوئیم که کل این ها یک قصه است و حداقل این است که دو، سه روایت دیگر هم همه به سعد برمی گردد. این را هم اگر ببینیم، ممکن است که این هم به سعد برگردد آن وقت، اگر این طور باشد، کل این قصه، یک داستان می شود که سعد نقل می کند.

اشکالات روایت سوم

اولاً:

جواب ما از این روایت، اول، وجود روات ضعیف در سند روایت هست؛ بخصوص آن دو نفری که به سعد می رسد و ممکن است که این هم به سعد برسد. بنابراین، فاتحه این ها خوانده شده است؛ برای این که در همه این ها، سعد قرار می گیرد.

^۵ - همان، ص: ۲۷۴.



ثانیاً:

ثانیاً نمی‌شود کسی بگوید که چند روایت است و یک نوع استفاضه‌ای می‌توان در اینجا کرد. چون آن استفاضه تعدد هم در اینجا جاری نیست. پس اولاً، ضعف سند دارد و ثانیاً، نمی‌شود تعددی هم در اینجا قبول کرد در حدی که به چهار، پنج روایت برسد. برای این که ممکن است، هر سه روایت به یکی برسد و لااقل آن است که دو تا از این روایات، یکی است و ما در نهایت، بیشتر از دو روایت نداریم.

ثالثاً:

ثالثاً «مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ» در اینجا، به قرینه صدور و شأن صدور و نزول جمله شریفه، مقصود، استغنائی بالقرآن است. (این جوابی است که آقایان داده‌اند). این جواب سوم که در همین کتب روایی آمده است، به نظرم خیلی درست نیست. به هر حال، تغنی تا آنجا که بنده به کتب لغت مراجعه داشته‌ام، در هیچ لغتی به معنای استغنا، ذکر نشده است. من مقایسه را ندیده‌ام؛ بلکه مجمع و مطلقات را دیده‌ام و ظاهراً تغنی به؛ به معنای استغنا، در کتب لغت ذکر نشده است و ما نداریم. اما اگر داشته باشیم، این ثالثاً که آقایان فرموده‌اند، درست است و در آن صورت، معنای روایت، آن می‌شود یا مجمل می‌شود. این که گفته‌اند، تناسبش با شأن نزول است، اگر تغنی، به معنای استغنا باشد، این تناسب بیشتر خواهد بود؛ ولی اگر آن هم نباشد، مانعی ندارد. حضرت می‌خواهد بفرماید که خواندن خوب قرآن، به خانه بها می‌دهد و خوب است که انسان، قرآن را در خانه بخواند، نه این که خود را به چیزهای دیگری مشغول سازد. پس این طور نیست که نشود معنا کرد. این هم جواب دیگری است که فردا عرض می‌کنیم.